

مجموعه جرم‌شناسی انتقادی (۱)

دانشنامه

جرم‌شناسی محکومان

به کوشش

دکتر عباس شیری

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

با همکاری

گروهی از استادان و پژوهشگران جرم‌شناسی



بنیاد حقوقی تمیزان

سرشناسه	: شیر، عباس، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: دانشنامه جرم‌شناسی محکومان/ با همکاری گروهی از استادان و پژوهشگران جرم‌شناسی؛ به کوشش عباس شیر.
مشخصات نشر	: تهران : نشر میزان، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۹۷۶ ص.
شابک	: 978-964-511-967-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: جرم‌شناسی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	: Criminology -- Addresses, essays, lectures
موضوع	: جرم‌شناسی -- کتاب‌های نقد شده
موضوع	: -- Book reviewsCriminology
موضوع	: جرم‌شناسی انتقادی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	: Critical criminology -- Addresses, essays, lectures
موضوع	: زندانیان -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	: Prisoners -- Addresses, essays, lectures
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ج۹/۶۰۱۸HV
رده بندی دیویی	: ۳/۳۶۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۱۵۷۰۹۲

۱۱۶۷

نشر میزان

دانشنامه جرم‌شناسی محکومان

دکتر عباس شیر

چاپ اول: بهار ۱۳۹۷

قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

شماره: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۱-۹۶۷-۴

دفتر مرکزی: خ شهید بهشتی، بعداز چهارراه سهروردی، خ کاوسی‌فر، کوچه نکبسا، پلاک ۳۲، تلفن ۸۸۵۴۹۱۳۱
فروشگاه مرکزی: خ انقلاب، روبروی درب اصلی دانشگاه تهران، ابتدای خ فخررازی، پلاک ۸۳، تلفن ۶۶۴۶۷۷۷۰
واحد پخش و فروش: خیابان سمیه، بین مفتح و فرصت، پلاک ۱۰۴، تلفن ۸۸۳۴۹۵۲۹-۳۱
پست الکترونیکی: mizannasher@yahoo.com وب سایت: www.mizan

۱

« جنایت و مکافات »

در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان^۱

دکتر عباس منصورآبادی^۲

وجود ما معمایی است حافظ
که تحقیقش فسون است و فسانه^۳

چکیده:

داستایفسکی از جمله نویسندگان ادبی بزرگی است که دوره‌ای از عمر خویش را در زندان با اعمال شاقه سپری کرده است و در بسیاری از نوشته‌هایش، از یک سو، تجربه شخصی‌اش در دوران محکومیت الهام بخش او بوده است، و از سوی دیگر، زندگی ناگزیر با دیگر محکومان نیز درس‌های زیادی را به او داد و در این وادی ناگزیری اندوخته فراوانی را به چنگ آورد و شاید اگر درازی عمر به او اجازه می‌داد،

۱. این جستار در پاسخ به پیشنهاد دوست دیرین و همکار گرامی‌ام دکتر عباس شیری، که در پی گردآوری جستارهایی در «جرم‌شناسی محکومان» می‌باشند، فراهم آمده است. اگر چه به خاطر دوری از مطالعات جرم‌شناسی، به ویژه در دهه‌های گذشته که این دانش هم در سطح جهانی و هم در سطح داخلی پیشرفت‌های زیادی داشته، انجام این کار را از توان خویش بیرون می‌دانستم، در گفت و گوهایم با این دوست عزیز «دربارهٔ داستایفسکی»، بر آن شدم، تا (به مصداق گفتهٔ سعدی: می با جوانان خوردنم باری تمنا می‌کند / تا کودکان در پی فتند این پیر درد آشام را)، با جوانانی که عهده دار این مهم شده‌اند، همراه شوم. باز به گفتهٔ حافظ خلوت نشین: «صالح و طالح متاع خویش نمودند / تا که قبول افتد و که در نظر آید».

۲. دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

۳. داستایفسکی در سال ۱۸۳۹ به عنوان نوجوانی هجده ساله به برادرش، که یک سال از او بزرگ تر بود، نوشت: «بشر معمایی است، معمایی که باید حل شود، و اگر تو تمام عمرت را صرف حل کردن این معما کنی هرگز مگو که آن را به هدر داده‌ای. من درگیر حل این معما هستم چون می‌خواهم یک انسان باشم» (ولگین و بلف، ۱۳۸۱: ۶۵).

می‌توانست گفته‌های بیشتری را در باره این تجربه‌ها در اختیار دیگران قرار دهد. همه افراد در هر سطح و هر جایگاهی تجربه‌هایی دارند ولی انتقال این تجربه‌ها به صورت نوشته کار آسانی نیست، اما این نویسنده بزرگ با توجه به قریحه و توانی که داشت، با وجود همه مشکلات، به میزان عمری که خدا به او داد، از عهده این کار برآمد و در قالب رمان و داستان تجربه‌های خود را به یادگار گذاشت. به گونه‌ای که تا کنون همواره نوشته‌های او در معرض نقد و نظر اندیشمندان بوده و هست. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های مهم نوشته‌های او واکاوی رفتار جنایی از دیدگاه جرم‌شناسی است. او به نوبه خود، همانند نویسنده بزرگ هم روزگارش «ویکتور هوگو»، در حد یک جرم‌شناس صاحب اندیشه ظاهر شد و در باره چیستی و چرایی جرم‌اندیشه ورزی نمود. بی‌گمان رمان‌های او، به ویژه رمان «جنایت و مکافات»^۱، هم چون «بینوایان و ویکتور هوگو» یک کتاب جرم‌شناسی قابل استفاده برای همه دوران‌هاست. در این جستار گوشه‌هایی از نگاه جرم‌شناسانه این نویسنده بزرگ به «پدیده جنایی» به تصویر کشیده شده است و بیش از همه برای آنان که پیگیر مطالعات جرم‌شناسی‌اند، این پیام را دارد که در توسعه مطالعات خود از نوشته‌های این دو نویسنده بیش از پیش بهره‌گیرند.

واژگان کلیدی: بزهکاری، قتل، عوامل روان‌شناختی، مجازات، زندان.

مقدمه

با آن که جرم‌شناسی دانش نوپدید است، جرم‌شناسی محکومان در میان اندیشه‌های جرم‌شناسانه، از تازگی بیشتری برخوردار است. در این حوزه از جرم‌شناسی، توسط کسانی که تجربه محکومیت و مجازات داشته‌اند، اندیشه‌هایی مطرح شده است که تحلیل ویژه‌ای از «چرایی و چیستی جرم و مجازات» ارائه کرده‌اند. کسانی که یا واقعا در نتیجه ارتکاب جرم محکومیت کیفری پیدا کرده‌اند و یا ناخواسته و بدون آن که جرمی را مرتکب شده باشند، به اشتباه یا از روی غرض‌ورزی، به مجازات محکوم شده‌اند و یا ممکن است جرم انتسابی به آن‌ها از جمله جرایم طبیعی نبوده و به علت ارتکاب جرمی مصنوعی محکوم شده باشند؛ «فئودور میخائیلوویچ

۱. در مورد تحلیل جرم‌شناختی کتاب یاد شده، هم‌چنین رک: نجفی ابرنآبادی، علی حسین، تقریرات (۱۳۹۱)، تقریرات درس جرم‌شناسی حقوقی (دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی) دانشگاه شهید بهشتی، صص ۶۶ تا ۷۸

داستایفسکی» از جمله کسانی است که به همراه عده‌ای دیگر به اتهام «دسیسه چینی علنی برای براندازی حکومت تزاری نیکلای اول»، بنا به روایت‌های متعددی که از زندگی نامه او در دست است، نخست به «اعدام» و سپس، در حالی که فاصله‌ای با اجرای مجازات اعدام و مرگ نداشت، به یک باره مشمول تخفیف تزار شد و مجازات او به «چهار سال زندان با اعمال شاقه و خدمت اجباری در یکی از واحدهای نظامی سبیری با درجهٔ سرباز ساده» تبدیل گردید. تجربه چشیدن طعم تلخ کیفر و دریافت «برچسب و بدنامی» ناشی از محکومیت کیفری و نیز تجربه همراهی با دیگر مجرمان و محکومان، برای این دسته از جرم‌شناسان زمینهٔ اندیشه ورزی واقع‌بینانه‌تری دربارهٔ «چیستی و چرایی جرم» را فراهم ساخته و به آن‌ها این فرصت را داده است تا از نمایی متفاوت و واقع‌بینانه به پدیده جرم، مجرم و مجازات بنگرند و ایده‌هایی را مطرح سازند که می‌توانند در چاره‌اندیشی برای حل معضل بزهکاری اثربخش باشند.

این مطالعه در پی پاسخ دادن به پرسش‌هایی است که نگاه و دیدگاه داستایفسکی به جرم و پدیده مجرمانه را در رمان جنایت و مکافات بازنمایی کند. برای رسیدن به این هدف، دو پرسش را پیش رو قرار می‌دهیم: ۱. داستایفسکی کیست؟ و رمان جنایت و مکافات در چه شرایط و زمانه‌ای نوشته شد؟ ۲. ایده و دیدگاه جرم‌شناسانهٔ داستایفسکی دربارهٔ انسان، جنایت و مجازات چیست؟ پاسخ‌هایی که به عنوان فرضیه قابل طرح‌اند، از این قرارند: ۱. داستایفسکی نویسنده‌ای بود که تجربه زندان او را به نوشتن رمان با محوریت جرم و جنایت کشاند و به گونهٔ ویژهٔ خودش در بخش‌های عمده‌ای از نوشته‌هایش چرایی جرم را زیر ذره بین قرار داد و مجموعه‌ای از مطالب تأمل برانگیز را در این زمینه در قالب رمان و داستان نوشت و به یادگار گذاشت. رمان جنایت و مکافات که از شاهکارهای او به شمار می‌آید، پس از آزادی از زندان و دورانی از زندگی که با بسیاری از مشکلات دست و پنجه نرم می‌کرد، نوشته شد. غالب نوشته‌های او پس از دوران محکومیت، و به طور ویژه رمان جنایت و مکافات، بیشتر نشان از آن دارد که اختلال‌های روانی و سرخوردگی‌های اجتماعی که این اختلال‌ها را تشدید می‌کند، از مهم‌ترین عوامل جرم‌زا هستند. این عوامل در پیوند با عوامل زمینه‌ای یا بستر ساز راه ارتکاب جرم را هموار می‌سازند. او در نوشته‌هایش بیش از هر چیزی به بررسی عوامل روانی جرم پرداخته است. ۲. همان‌طور که اشاره

شد داستایفسکی دست کم رمان‌های مهم خود هم چون: خاطرات خانهٔ مردگان و جنایت و مکافات را بر پایهٔ تجربه‌های دوران محکومیت کیفری چند ساله اش نوشته است و در این دسته از رمان‌ها پیوند بین عوامل روانی و جرم را به عنوان بخشی از تراژدی انسانی بیان کرده است. نگاه او به رابطهٔ عوامل روانی و جرم در بیشتر موارد واقع‌گرایانه و در عین حال نوگرایانه و مدرن است^۱ و در این نگاه وی به دنبال آشکار ساختن این واقعیت است که جرم جلوه‌ای از ساختار روانی انسان است که در گذر زمان رنگ و رویی تازه به خود می‌گیرد. او در نوشته‌هایش از تاثیر عوامل بیرونی بر بزهکاری غافل نیست ولی آن‌ها را به عنوان عوامل زمینه ساز معرفی می‌کند و برای عوامل روانی نقشی علی قائل است. او مجازات، به ویژه اعدام، را راه حل مناسب مقابله بزهکاری نمی‌داند و تهذیب و نکوهش اخلاقی را بهترین راهکار برای اصلاح بزهکار معرفی می‌کند.

بنابراین، مطالب مورد نظر در این جستار در دو بند سامان‌دهی خواهد شد: سرگذشت داستایفسکی (بند نخست) و جرم و کیفر از دید داستایفسکی (بند دو). بدیهی است در هر دو بند بیشتر رمان جنایت و مکافات مورد توجه است.

بند نخست: سرگذشت داستایفسکی

به گفتهٔ یکی از نویسندگان: «فرهنگ روسی بین دو غول بزرگ قرن نوزدهم، تولستوی و داستایفسکی تقسیم شده است - تولستوی رمان‌نویس اجتماعی و تاریخی، نویسنده خرد و رهایی همه جانبه است. داستایفسکی رمان‌نویس بزرگ دورن آدمی است، تصویرگر عوالم روانی که از رنج و درد مدرن و در کتاب‌های اخیرش از لزوم ایمان و عرفان می‌نوشت» (برادبری، ۱۳۹۳: ۴۸).^۲ دربارهٔ داستایفسکی همانند هر

۱. یکی از نویسندگان در پاسخ به این پرسش «چه چیزی مدرن و چه چیزی نو بود؟» چنین پاسخ می‌دهد: در آخرین دههٔ قرن نوزدهم دو اصطلاح «نو» و «مدرن» رایج شده بود. واژهٔ «نو» همه جا شنیده می‌شد، «اما همه جا با اشاراتی بی‌شمار همانند: روح نو، طنز نو، رئالیسم نو، عشرت طلبی نو، نمایش نو، اتحاد نو، زن نو و... رو به رو می‌شویم. این همه جزئی از درگیری ذهنی همگان با ایدهٔ «مدرن» بود.

۲. برای نشان دادن اهمیت ادبیات و رمان به طور کلی و جایگاه نویسندگان قرن نوزدهمی روسیه در این میان به طور خاص، جا دارد اشاره ای شود به یادداشت ویل دورانت در مقدمهٔ کتاب «تفسیرهای زندگی» که گزارشی از «زندگی و آثار نویسندگان بزرگ جهان» است و دیدگاهی که وی دربارهٔ نویسندگان روسی پیدا کرده است. وی، پس از اشاره به پیشینهٔ پژوهشگری و نویسندگی خود، در بارهٔ انگیزه‌اش از نوشتن این کتاب، چنین گفته است: ادبیات نخستین عشق من بوده است و پس از «تجربه عشق فلسفه»، دنبال «عشق تاریخ» را گرفتم و به این امید که

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۱۹

نویسنده سرشناس و بزرگی دیدگاه‌های موافق و مخالف بسیاری وجود دارد،^۱ ولی به حق می‌توان او را چهره برجسته ادبیات نو در قرن نوزدهم به شمار آورد که با مطالعات

در تاریخ - نه در آثار فیلسوفان - به ماهیت انسان و دولت‌ها پی خواهیم برد، بدان روی آوردم. این دل‌بستگی سوم پایدار ماند، چرا که با دل‌بستگی همسر هم خوانی داشت: او نیز شیفته تاریخ بود. اما، در ازای چهل سال غوطه‌وری در فلسفه و تاریخ، تاوان سنگینی پرداختیم، یعنی تماس خود را با هنر و اندیشه زمان خویش از دست دادیم، با شرمساری دریافتیم که تقریباً هیچ چیز درباره فاکتور، جوینس، پروست، ژید، توماس مان و... نمی‌دانیم. پس، تصمیم گرفتیم دیگر بار به شاگردی بپردازیم و در محضر رمان‌نویسان، شاعران و فیلسوفان چیزهای تازه بیاموزیم. و درباره ادبیات روسیه اذعان نموده است: من از روس‌ها می‌ترسم. در نیمه دوم قرن نوزدهم روس‌ها دو رمان که بزرگترین رمان‌های همه اعصارند - جنگ و صلح (از تولستوی) و برادران کارامازوف (از داستایفسکی) - را خلق کردند، هنگامی که روسیه در کوران «فقر - انضباط» آبدیده می‌شد، داستانی از تورگینف: پدران و پسران شکاف بین نسل‌ها را آشکار ساخت و سطری از نوشته داستایفسکی هم: «اگر خدا مرده باشد، همه چیز مجازا است»، زوال اخلاقی دنیای مسیحیت را بانگ برآورد. البته حرف‌های من درباره روسیه یا ادبیات آن، چندان که باید معتبر نخواهد بود: زبان روسی نمی‌دانم و بنا بر این، نمی‌توانم شعر این سرزمین را دریابم، اگر چه با حیرت و تحسین بسیار آثار رمان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان آنجا را خوانده‌ام (ویل و آریل دورانت، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۳ و ۴۹۱).

۱. درباره ارزش ادبی، هنری و محتوایی نوشته‌های داستایفسکی دیدگاه‌های مختلف و متعارضی وجود دارد؛ گروهی به کلی آن‌ها را فاقد ارزش خواننده اند، گروهی ارزش فوق‌العاده‌ای برای آن‌ها قائل شده‌اند و در این میان نیز کسانی اند که به طور نسبی نوشته‌های او را قابل نقد و نظر می‌دانند. اما، بی‌گمان نمی‌توان در این زمینه با گروه نخست هم صدا بود و باید بر این باور بود که وی نویسنده بزرگی است و بیشتر رمان‌های او، به ویژه رمان جنایت و مکافات، از ارزش ادبی، هنری و محتوایی لازم و کافی برخوردارند. از دیدگاه بسیاری از منتقدین رمان جنایت و مکافات هنوز از شاهکارهای ادبی جهان است. برای نمونه، در خصوص ارزش ادبی و هنری جنایت و مکافات یکی از نویسندگان گفته است: «شما اگر یک شاهکار ادبیات داستانی مثل جنایت و مکافات داستایفسکی یا حتی یک پاره از آن، مثلاً مجلس ترحیم آقای مارمالادف را، که همسرش ترتیب داده است و در آنجا چشم و هم‌چشمی‌ها و خودنمایی‌های او را در برابر مهمانان توصیف می‌کند، تجزیه کنید، مقداری وقایع روزمره است، اما در نظام و ساختاری که داستایفسکی برای اجزای این بخش در نظر گرفته است و تقدیم و تأخیرها و حذف‌ها و مهارت‌هایی که در نقل وقایع دارد، ما با یک اثر هنری خلّاق ادبی سر و کار داریم، یعنی با پیرنگ. پیرنگ معیار خلاقیت هنری داستان نویسی است، نظام هنری تدوین حوادث است که حاصل خلاقیت نویسنده است، همان‌گونه حافظ با واژه‌های مورد استفاده مردم کوچه و بازار عصرش یا کلماتی که دیگر شعرا به کار برده‌اند، شعر می‌آفریند، داستان نویس هنرمند نیز از وقایع روزمره زندگی پیرنگی به وجود می‌آورد که جاودانه می‌شود و مایه حیرت همه ناقدان ادب و هنر». (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۱۸۵). درباره ارزش محتوایی رمان‌های داستایفسکی آلبر کامو در جایی گفته است: «بدون داستایفسکی ادبیات قرن بیستم فرانسه نه این بود که هست، ... من در بیست سالگی با آثار وی آشنا شدم و ارتعاشی که از آن‌ها در دلم افتاده، هنوز هم، پس از بیست سال، باقی است. من «جن زدگان» داستایفسکی را در ردیف سه یا چهار اثر ادبی بزرگ جهان: اودیسه، جنگ و صلح، دن کیشوت و نمایشنامه‌های شکسپیر، که قله‌های کوهسار بلند آفرینش ذهن آدمی هستند، می‌دانم. من ابتدا داستایفسکی را به دلیل تشریح آن جنبه طبیعت بشری که در آثارش منعکس است، تحسین می‌کردم. باید بگویم که داستایفسکی بود که این معنا را به ما می‌آموزد که خود می‌دانیم، می‌دانیم ولی نمی‌خواهیم به رسمیت بشناسیم. داستایفسکی در من قریحه روشنگری را بیدار کرد. اما بسیار زود، به تدریج که درد دوران خود را با گوشت و پوست احساس کردم، در آثار این نویسنده کسی را دوست داشتم که عمیق‌تر از هر کسی سرنوشت تاریخی ما را به تن خود آزموده است، به عقیده من داستایفسکی، بیش از هر چیز، نویسنده‌ای است که قبل از آنچه توانسته است نیهیلسم معاصر را تشخیص دهد، تعریف کند، عواقب شگرف آن را پیشگویی و بکوشد تا راه رستگاری را نشان دهد. داستایفسکی می‌دانست که تمدن ما یا باید رستگاری را برای همگان بخواهد یا اصولاً از رستگاری چشم‌پوشد. و این را نیز می‌دانست که اگر فقط رنج بردن یک نفر به فراموشی سپرده شود، رستگاری روی نخواهد نمود» (کامو، ۱۳۸۹: ۱۴). شایان ذکر است یکی از کسانی که رمان‌های داستایفسکی را به طور جدی

و تجربه‌های ویژه‌ای که از انسان و جامعه داشت، به خوبی توانست در قالب رمان و داستان رفتار انسانی را مورد تحلیل قرار دهد.

همه کسانی که کتاب‌های داستایفسکی را ترجمه کرده و یا درباره‌ی وی نقد و نظری ارائه نموده‌اند، شرح حال و زندگی او را نیز به تناسب نوشته‌اند؛^۱ به گونه‌ای که می‌توان گفت هیچ بخشی از زندگی او ناروشن باقی نمانده است. اما به نظر می‌رسد با توجه به هدفی که ما در اینجا دنبال می‌کنیم، باید زندگی او را در دوره‌ی کاملاً متمایز مورد توجه قرار دهیم: زندگی پیش از محکومیت و زندان و زندگی پس از آن؛ و بیشتر بر روی دوره‌ی دوم تمرکز خواهیم کرد. در دوره‌ی پیش از تجربه زندان، مضمون اصلی نوشته‌های داستایفسکی فقر و عقب ماندگی اجتماعی با تاکید بر مشکلات روانی است و از جمله در رمان «بیچارگان» چنین مضمونی را به بهترین شکلی به رشته تحریر در آورده است.^۲ در این مرحله، زندگی و نویسندگی داستایفسکی فراز و فرود چندانی

زیر تیغ نقد قرار داده است، ولادیمیر نابوکف است؛ وی با آن که ارزش هنری کارهای داستایفسکی را نفی نمی‌کند ولی از لحاظ محتوایی رمان‌های او را سادگی مانتال توصیف می‌کند (نابوکف، ۱۳۹۳: ۱۹۷).

۱. برای نمونه، مه‌ری آهی که بهترین ترجمه از رمان جنایت و مکافات را ارائه کرده است، شرح کوتاهی از زندگی داستایفسکی را در ۱۵ صفحه نوشته است (داستایفسکی، ۱۳۹۵: ۲۰-۵)؛ همین‌طور، صالح حسینی (۱۳۹۰) در ترجمه برادران کارامازوف و سروش حبیبی (۱۳۸۷) در ترجمه شیاطین (جن زدگان). یکی از نویسندگان شرح نسبتاً مفصلاً از زندگی او را در پیوند با آثارش منتشر نموده که توسط خشایار دیهیم ترجمه شده است (کار، ۱۳۹۲). این کتاب برای شناخت بیشتر شخصیت و آثار داستایفسکی خواندنی است. همین‌طور کتاب «داستایفسکی، زندگی و نقد آثار» توسط نویسنده دیگری (تراویا، ۱۳۸۸) نوشته شده است که با ترجمه حسین علی هروی در دسترس می‌باشد.

۲. بیچارگان، رمانی کوتاه در قالب نامه‌نگاری است که در زمستان ۴۵-۱۸۴۴ نوشته و بازبینی شد. این رمان که از نخستین کارهای داستایفسکی به شمار می‌آید، به روشنی نشان از قریحه و ذوق هنری وی دارد. داستان این که منتقدان چگونه به کشف آن کامیاب شدند، شنیدنی و یکی از ماجراهای مشهور در تاریخ ادب روسیه است. داستایفسکی نسخه دست نویس داستان را به گریگورویچ، یکی از نوخاستگان ادبیات چون خودش که در دانشکده مهندسی با او آشنا شده بود، به امانت داد. گریگورویچ دست نویس را نزد دوستش نکراسف برد، که در آن زمان نویسنده جوانی بود و اشعارش توفیق و پایگاه محدودی در جهان ادب برایش فراهم آورده بود. هر دو با هم شروع به خواندن دست نویس کردند و سپیده دم آن را به پایان رساندند و ساعت ۴ صبح رفتند داستایفسکی را بیدار کردند و برای شاهکاری که آفریده بود به او تبریک گفتند. دستنویس سیر صعودی را در سلسله مراتب ادبی ادامه داد. نکراسف آن را با این خبر که «گوگول تازه ای ظهور کرده است» نزد بلینسکی برد؛ و آن منتقد مشهور پس از لحظه‌ای تردید در آغاز، بر حکم نکراسف و گریگورویچ مهر تایید زد. سه روز بعد داستایفسکی به بلینسکی معرفی شد. بلینسکی با شور و حرارت فریاد زد: «هیچ می‌دانی چه نوشته‌ای؟ ... تو با بیست سال سن ممکن نیست خودت بدانی». آن گاه به توضیح این اثر برای نویسنده جوان، که از شوق و وجد در پوست نمی‌گنجید و دهانش باز مانده بود، پرداخت. داستایفسکی از خود می‌پرسید: «آیا به راستی من این همه بزرگم؟»؛ و سی سال بعد این صحنه را «شعف انگیزترین لحظه حیاتش» خواند (هلت کار، ۱۳۹۲: ۲۶) و اذعان کرده بود که «طی اعمال شاقه آن را به خاطر می‌آوردم و روحیه ام تقویت می‌شد» (ولگین و بلف، ۱۳۸۱: ۷). از جمله ترجمه‌هایی که از این کتاب در دسترس است، ترجمه خشایار دیهیم است (داستایفسکی، ۱۳۹۲).

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۲۱

ندارد و روند فعالیت‌های اجتماعی‌اش زمینه حضورش در پاره‌ای از نشست‌های ناهمساز با شرایط سیاسی زمانه را به وجود آورد و همین نیز موجب شد تا دستگیر، محکوم و راهی زندان شود و دوران بسیار تلخ و دهشت‌آوری را تجربه کند.

داستان دستگیری و محکومیت داستایفسکی نیز به نوبه خود شنیدنی و تأمل برانگیز است، جمعی که داستایفسکی از اوایل سال ۱۸۴۷ با آن‌ها حشر و نشر پیدا کرده بود، پتراشفسکی نام داشت و وجه تسمیه‌اش برگزاری محافل شامگاهی جمعه‌ها در منزل پتراشفسکی (۱۸۶۶-۱۸۲۱) بود. وی مجموعه‌ای از کتاب‌های ممنوع، خاصه آثار سوسیالیست‌های اروپا را گردآوری کرده بود و از سردمداران و حامیان انتقاد از وضعیت اجتماعی روسیه، به ویژه تداوم نظام سرف‌داری (رعیت‌داری)، به شمار می‌رفت. کم‌ترین دستاورد این حلقه ایجاد نحلّه کارآمدی بود که میراثی برای متفکران آینده روسیه شد. داستایفسکی در بامداد ۲۳ آوریل ۱۸۴۹ و پس از بازگشت دیر هنگام از محفل دوستان دستگیر شد. بدین صورت که پس از ورود به خانه و با مشاهده نشانه‌هایی مرموز، کمابیش به حضور «افرادی مشکوک و غریبه» در اتاقش پی می‌برد، اما مغلوب خواب می‌شود و پس از بیداری پای به کابوسی می‌گذارد که ده سال به درازا می‌انجامد. او را به مقر اصلی اداره پلیس می‌برند که آن‌جا با تنی چند از دستگیرشدگان آن سحر کذایی مواجه می‌شود. علّت دستگیری داستایفسکی قرائت نامه بلینسکی منتقد به نیکلای گوگول نویسنده در آن محفل بود که در آن، منتقد نویسنده را برای اذعان به سرسپردگی‌اش به کلیسای ارتدوکس سخت نکوهش کرده بود؛ نهادی که به زعم وی، با حکومت خودکامه و سرکوبگر روسیه تزاری معاشر بود. به هر روی، این فعالیت‌ها باعث شد که وی به همراه بیست و سه تن دیگر دستگیر شود، مورد بازجویی و محاکمه پریهاویوی قرار گیرند.^۱

۱. به گفته یکی از نویسندگان: «داستایفسکی دقیقاً هشت ماه در قلعه پتروپاول در وضعی که بی‌شباهت به حبس انفرادی نبود، به سر آورد، در نیمه اول دوره زندانش از کتاب و لوازم تحریر محروم بود. چهار ماه اول اختصاص به بازجویی‌های کمیسیون تحقیق داشت که تعدادی از دستگیرشدگان را آزاد کرد، تعدادی دیگر را که مظنون بودند، دستگیر کرد و سرانجام بیست و سه تن را برای محاکمه به دادگاه نظامی سپرد. در طی این مدت داستایفسکی استشهادیه‌ای کتبی تهیه کرد، و پنج یا شش بار از طرف کمیسیون بازجویی شد. نمی‌توان شک کرد که این رنج و عذاب الهام بخش وی در نوشتن تعدادی از مشهورترین صفحات جنایت و مکافات بوده است، یعنی نبرد و کشمکش طولانی میان راسکلینکف و کارآگاه زوسیموف که طی آن قربانی بر اثر تردید در این که بازجویش تا چه اندازه از ماجرا با خبر است، تا چه اندازه اعتراف به گناه بارش را سبک‌تر خواهد کرد، و تا چه اندازه می‌تواند امیدوار باشد که (در نتیجه پنهان داشتن اتهام)، شکنجه می‌بیند» (هلت کار، ۱۳۹۲: ۵۵).

از این مرحله به بعد بیش از هر چیز تجربه تلخ زندان بر زندگی، روحیه و نوشته‌های داستانی‌فلسفی اثرگذار بود. مهم‌ترین پیامد این ماجرا، نوشتن رمان‌هایی با مضمون جرم و مجازات است. با آن که زندان، با آن وضعیت دهشت‌بارش، برای وی بسیار سخت و شکننده بود ولی به خاطر سرسختی و تاب و توان فوق‌العاده‌ای که این نویسنده داشت، نه تنها او را از کار، فعالیت و نوشتن باز نداشت، بلکه انگیزه او را در نوشتن مهم‌ترین چالش زندگی انسانی، یعنی جرم و جنایت، مصمم‌تر ساخت و به آفرینش رمان‌های دوران دوم زندگی‌اش کمک شایانی کرد. برای نمونه، رمان «خاطرات خانه مردگان» (۱۸۶۲) یکی از کتاب‌های معروف او در این دوران و گزارشی از تجربه دوران محکومیت اوست. این کتاب روایت‌گر سرگذشت فردی به نام «الکساندر پتروویچ» به عنوان یک نجیب‌زاده روسی است که بر اثر حسادت، همسرش را می‌کشد و پس از قتل خود را به پلیس معرفی می‌کند. سپس، او به ده سال حبس با اعمال شاقه محکوم و پس از پایان این مدت به اقامتگاه محکومان واقع در شهر «ک» فرستاده می‌شود تا عمر خود را در آنجا به پایان آورد. در این کتاب گوشه‌هایی از آنچه در زندان‌ها بر محکومان می‌گذرد، به صورت عریان بیان شده است و به اذعان گروهی از نویسندگان این روایت عریان، از یک سو، پرده از وقایع تلخ تبعیدگاه‌های روسیه برمی‌دارد، و از سوی دیگر، تاثیر زیادی بر اصلاحات رژیم زندان‌ها در روسیه می‌گذارد (برد، ۱۳۹۴: ۱۵؛ کار، ۱۳۹۲: ۶۴؛ تراویا، ۱۳۸۸: ۱۹۰). داستانی‌فلسفی در پایان مقدمه این کتاب چنین گفته است: «این دفترچه حاوی حکایت ده سال زندانی شدن وی (الکساندر پتروویچ) بود. در این سرگذشت ناتمام، گاه گاه قطعات عجیب و خاطرات وحشت‌انگیز، بدون نظم و ترتیب و با تشنج، آمده بود؛ چنان که گویی نویسنده برای آسوده ساختن خویش آن‌ها را نوشته است. من آن‌ها را خواندم و بازخواندم و تقریباً معتقد شدم که این کتاب در دوره بحران جنون تنظیم شده است. اما یادداشت‌های مربوط به زندان یا، همان‌طور که الکساندر پتروویچ خود در دست‌نویس خویش به آن لقب داده بود، این «صحنه‌های خانه مردگان» به نظر من خالی از لطف و جاذبه نیامد. این محیط پست و ساقط، این دنیای تازه که تا امروز نفوذناپذیر مانده است، غرابت بعضی از وقایع، و پاره‌ای ملاحظات و اظهارنظرهای عجیب توجه‌مرا جلب و حس کنجکاوی ام را تحریک کرد. با این همه، ممکن است من در باب ارزش

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۲۳

این کتاب اشتباه کرده باشم. امروز چند فصل از آن را انتشار می‌دهم، مردم خودشان قضاوت خواهند کرد» (داستایفسکی، ۱۳۹۶: نوزده). به هر روی، این رمان و رمان‌های دیگر وی هم چون ابله،^۱ برادران کارامازوف،^۲ جن زدگان (شیاطین)^۳ هر کدام به نوبه خود روایت گر جرم و مجازات هستند و جنبه‌هایی از این تراژدی انسانی را آشکار می‌سازند.

۱. رمان ابله در سال ۱۸۶۸ منتشر و برای نخستین بار در سال ۱۸۸۷ به زبان انگلیسی و در سال ۱۳۳۳ توسط مشفق همدانی به زبان فارسی برگردانده شد. این رمان در سال ۱۳۸۳ توسط سروش حبیبی از متن روسی به همراه «تحلیلی از کنستانتین ماچولسکی» به فارسی ترجمه شده و هم اکنون به چاپ سیزدهم رسیده است. داستایفسکی در این اثر به طرز استادانه‌ای به نقد جامعه بورژوازی می‌پردازد. حرص و طمع، تردیدهای مذهبی داستایفسکی، دوری او از وطن، افزایش جنایت و پلیدی در جامعه و از بین رفتن ارزش‌های قدیمی و جایگزینی آن با هنجارهای جدید، هجمه ایدئولوژی‌های جدید، همه در خلق این رمان مؤثر بوده‌اند. ماچولسکیدر مقایسه این رمان با جنایت و مکافات گفته است: «بررسی طرح کلی داستان نشان می‌دهد که ابله مانند جنایت و مکافات گرد محور یک شخصیت شکل گرفته است. در هر دو، مرکز ثقل داستان یک نفر است و کار نویسنده بیش از هر چیز در جهت توصیف احوال این شخص است. از این گذشته، به طور طبیعی از جنایت و مکافات شاخه می‌گیرد. راسکولنیکف ایمان خود را از دست داد. «صفای دلش تیره شد» و می‌خواست از قانون اخلاق تجاوز کند. داستایفسکی با وصف جنایت یک جوان نسل جدید بحران درد وجدان روسیه قرن نوزدهم را وصف کرده است. راسکولنیکف یک نمونه کامل جوان روس است. اما آنچه در روح او می‌گذرد چیزی نیست که خاص او یا خاص جوانان روس باشد، بلکه وضع تمامی جهان را منعکس می‌کند. راز تراژدی انسان آن روزگار با نهایت شدت در روسیه گشوده می‌شود؛ در کشوری که صحنه شدیدترین افراط‌ها و تناقض‌ها است. روح روس، که از بند سنت‌ها گریخته و از هر قیدی آزاد شده، ناگزیری سرنوشت جهانی را با شدت بسیار تجربه می‌کند و به این سبب است که رمان‌های تراژیک داستایفسکی با وجود انگ روسی اهمیت جهانی دارند. اما در جنایت و مکافات درد وجدان در روح یک نفر متمرکز است که از نظام کهنه جهان بیرون جسته است، حال آن که در ابله همه اشخاص داستان دستخوش این بحران‌اند و در این گرداب کشیده شده‌اند و همه اهل جهانی‌اند که در سراسیمه تباهی پیش می‌روند» (داستایفسکی، ۱۳۹۰: ۹۷۵).

۲. برادران کارامازوف در سال ۱۸۸۰ نوشته شده و در سال ۱۳۶۷ توسط صالح حسینی به فارسی درآمد. این رمان روایت سرگذشت خانواده عجیبی است؛ شرح ارتباط میان فنودور کارامازوف، پیرمرد فاسد و متمول با سه پسرش؛ میتیا، ایوان و آلیوشا و پسر حرام زاده‌اش اسمردیاکوف. این رمان به دلیل طرح مسایل مهم بشری و فلسفی در حوزه الهیات، اختیار و اخلاقیات اندیشمندان بسیاری از حوزه‌های مختلف را به خود خوانده است. موضوع اصلی این رمان نیز همانند رمان‌های دیگری که به آن‌ها اشاره شد، جرم و جنایت است (تراویا، ۱۳۸۸: ۴۸۳).

۳. داستایفسکی رمان جن زدگان (شیاطین) / تسخیر شدگان را در ۱۸۷۲ نوشته است. این رمان نیز توسط سروش حبیبی به فارسی برگردانده شده است. در این رمان، در مقایسه با جنایت و مکافات، گروهی سیاسی که در تسخیر ایده‌ایی درآمد، درصدد هستند که آرمان‌های فردی راسکولنیکف (قهرمان رمان جنایت و مکافات) را این بار به صورتی اجتماعی و نه فردی تحقق بخشند. راسکولنیکف برای اثبات آزادی بی حد و حصر خود و برای این که این مساله را برای خود و فقط برای خود ثابت کند که او مردی است برتر، که اراده اش مافوق هر اخلاق و قانونی است دو نفر (پیرزن رباخوار و خواهرش) را به قتل می‌رساند و سپس در توجیه این جنایت می‌گوید که «این یک موجود انسانی نیست که به دست من کشته شده، بلکه یک اصل اخلاقی است». در شیاطین همین روند ولی متکامل تر ادامه پیدا می‌کند. در اینجا «ملت» یا «توده» است که به جای «فرد» تقدیس می‌شود و «توده» نیز همچون «فرد» فراتر از هر قانون اخلاقی جای می‌گیرد و جایگاهی خدایی پیدا می‌کند (تراویا، ۱۳۸۸: ۴۲۰).

بنا بر آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که داستایفسکی پیش از دوران محکومیت رویکرد خاصی به جرم و جنایت نداشته است و در رمان‌هایش ردی از پرداختن به جرم دیده نمی‌شود و یا دست کم، سوژه و موضوع اصلی او نیست. اما پس از این دوران، می‌بینیم جرم و جنایت موضوع کانونی و اصلی در رمان‌های اوست و به شکل جدی نگاه خود را معطوف به آن می‌کند. به طور خاص در رمان جنایت و مکافات، علاوه بر تحلیل پلیسی، فلسفی و پدیدارشناسی جرم و مجازات، نگاه و نگرش جرم‌شناسانه داستایفسکی به این پدیده‌ها نیز جلب توجه می‌کند. داستایفسکی در کتاب یاد شده به طور روشن‌تر در دو بخش جداگانه تحلیل و نگرش خود به این دو پدیده (جرم و مجازات) را بازگو کرده است که در ادامه به طور کوتاه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بند دو؛ جرم و مجازات از دید داستایفسکی

جرم چیست؟ ثمره یک هوا و هوس آنی؟ یا محصول یک فرایند پیچده و طولانی؟ تاکنون هیچ کس پاسخ قاطع، دقیق و روشنی به این پرسش نداده است. حافظ در عبارتی زیبا با درون مایه ادبی فاخر و برجسته چنین گفته است: «گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ / تو در طریق ادب باش گو گناه من است». یعنی بر هیچ کس معلوم نیست که چرا جرم از انسان سر می‌زند، آیا امری اختیاری و حاصل خواست و اراده اوست و یا در نتیجه عوامل پیدا و ناپیدای بیرونی و درونی است که انسان به ارتکاب جرم تن می‌دهد. این پرسشی دیرینه است که در دوران‌های مختلف به تناسب دانش انسان پاسخ‌هایی به آن داده شده است. پاسخ‌های علمی گروهی از اندیشمندان در اواخر سده نوزدهم تولد «جرم‌شناسی» را رقم زد.

اندیشه وجود دانشی تخصصی در مورد بزهکاری از دل تعامل میان تلاش‌های روشنفکری خاص با شرایط اجتماعی خاص بیرون آمد. به رسم معمول، بروز تحول در تاریخ اندیشه‌ها زمانی روی می‌دهد که دستگاه خاصی از اندیشه‌ها و تحقیقات، مرتبط با حوزه ای تلقی می‌شوند که پیش از آن، کاملاً جدا و مستقل تلقی می‌شد. از این نگاه جالب است اگر ادعا شود کاری علمی که سزار لمبروزو را به سوی یافتن یک دانش تخصصی در خصوص بزهکار کشاند-و این دانش یکی از اجزای کلیدی در شکل‌گیری

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۲۵

رشته جدید جرم‌شناسی است-در واقع به هیچ روی جرم‌شناسانه نبود. دانش لمبروزو در این خصوص، به شکلی تقریباً تصادفی از دل یک ملاحظه انسان‌شناختی برای مطالعه انسانیت و گونه‌های مختلف آن با استفاده از روش‌های انسان‌سنجی و به مجموعه‌شناسی برای اندازه‌گیری ویژگی‌های فیزیکی موضوعات انسانی، رشد کرد. بلافاصله در سال‌های پس از انتشار ادعاهای هیجان‌انگیز لمبروزو، گروهی از دانشجویان با استعداد، گرد وی جمع شدند و مجله مکتب اثباتی برای گسترش این تحقیق جدید و دلالت‌های علمی آن، منتشر شد. اما دانشجویانی هم چون انریکو فری و رافائل گاروفالو، علاقه چندانی به تکرار صرف حرف‌های استاد خویش نداشتند و از طرفی، حتی کارهای اولیه این مکتب ایتالیایی، حکایت از نوعی تکثر و التقاط در تحلیل‌ها برای آزمون جنبه‌های اجتماعی و حقوقی بزهکاری و ویژگی‌های انسان‌شناختی آن داشت. آنچه در نهایت از دل این فرایند بیرون آمد - به ویژه در نوشته‌های افراد مهم نسل دوم مانند پرینس و هامل - جنبشی علمی بود که نسبت به انسان‌شناسی کیفری اصلی، هم التقاطی‌تر و هم کاربردی‌تر بود. یکی از نشانه‌های این فرایند بازبینی و تغییر که قالب‌بندی‌های اصلی لمبروزو به شکل قابل قبول‌تر درآمد، پذیرفتن واژه «جرم‌شناسی» بود که در دهه ۱۸۹۰ کاربرد عام یافت. این واژه اساساً به عنوان معادلی دقیق برای انسان‌شناسی کیفری به کار گرفته نشد بلکه به مثابه واژه‌ای خنثی و کلی که از ورود واژه‌های بیگانه و رقیب - مانند جامعه‌شناسی کیفری، زیست‌شناسی کیفری و روان‌شناسی کیفری - جلوگیری می‌کرد، به کار رفت. این دانش جدید جرم‌شناسی که در آخر دهه‌های قرن نوزدهم توسعه یافت به وسیله شماری از ویژگی‌های مشخص متمایز می‌شد. این، به واقع رهیافتی علمی در مورد جرم بود که ایجاد یک دانش «اثباتی» در خصوص بزهکاران را مورد توجه قرار می‌داد و در این کار، بر مشاهده، اندازه‌گیری و استدلال استقرایی و رد اندیشه‌های (صرفاً) نظری در مورد شخصیت انسان که پیشتر مبنای مباحث عدالت کیفری بود، تکیه می‌کرد (مگوایر و دیگران، ۱۳۹۴: ۴۵).

مهم‌ترین دست‌آورد جرم‌شناسی، نقد نهادی کیفری در طول تاریخ حقوق کیفری بود و به طور جدی همگان را در درستی به کارگیری این ابزار خشن و سرکوبگر به تردید و تأمل وادار ساخت. این مطالعات روز به روز گسترش پیدا کرد و جریان‌ها و

اندیشه‌های متنوع و گوناگونی را در درون خود پرورش داد که امروز با نام‌ها و عنوان‌های ویژه‌ای جایگاه علمی خود را در دنیای دانش و اندیشه تثبیت کرده‌اند. جرم‌شناسان دسته‌ای از این نظریه‌ها را زیر عنوان «نظریه‌های جامعه‌شناختی جرم» قرار داده‌اند، که از جمله آن‌ها می‌توان از «نظریهٔ آنومی جرم»، «نظریهٔ کنترل»، «نظریهٔ انتخاب عقلانی»، «نظریهٔ فعالیت‌های جاری»، «مکتب شیکاگو»، «جرم‌شناسی افراطی»، «نظریهٔ برچسب زنی» و «نظریهٔ خرده فرهنگ‌ها» نام برد. در ادامه این مطالعات به تدریج شاخه‌ای به نام «جرم‌شناسی انتقادی» شکل گرفت. در واقع این شاخه، شاخهٔ مستقلی از جرم‌شناسی نیست که به عنوان یک رشتهٔ مطالعاتی مستقل شناخته شود. جرم‌شناسی انتقادی به گونه‌ای شفاف‌تر در پی نقد نهادهای کیفری هستند تا از این طریق ناکارآمدی آن‌ها را آشکار سازند و راهکارهای دقیق‌تری را برای حل معضل بزهکاری ارائه نمایند. سه گرایش عمده در این گروه مطالعاتی عبارتند از جرم‌شناسی مارکسیستی، جرم‌شناسی فمینیستی و جرم‌شناسی محکومان. از ظهور جرم‌شناسی محکومان مدت زیادی نمی‌گذرد؛ ایده‌پردازان در این عرصه گروهی از محکومان کیفری هستند که دست رد به بیشتر مطالعات جرم‌شناسانه می‌زنند و بر این باورند که ارائهٔ طریق و راهکار برای بزه و بزهکاری در صلاحیت کسانی است که جرم و کیفر را تجربه کرده‌اند. کسانی که از دور به تماشایی نهادهای کیفری نشسته‌اند، همانند کسانی‌اند که از دور دستی بر آتش دارند و نمی‌توان / نباید به آن‌ها فرصت اظهار نظر دربارهٔ بزه و بزهکاری داده شود. کسانی باید در این راه گام بردارند و ارائهٔ طریق نمایند که این تجربه را - خوب یا بد - از سر گذرانده‌اند. این‌ها، کسانی‌اند که نگاه واقع‌بینانه‌تری به نهادهای کیفری، از جمله بزه، بزهکار و کیفر دارند و حرف‌هایشان برای کنترل و مهار بزهکاری سودمندتر و اثرگذارتر است. به طور کلی جرم‌شناسی، همواره در پی پاسخ گفتن به دو پرسش در زمینه بزه و بزه‌کاری است: ۱. چرا گروهی از انسان‌ها مرتکب جرم می‌شوند؟ و ۲. برای این که انسان مرتکب جرم نگردد، چه می‌توان یا باید کرد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، تا کنون طیف گسترده‌ای از اندیشه‌ها در جرم‌شناسی رونمایی شده‌اند. در این میان، اندیشه برچسب‌زنی زمینه نظریه جرم‌شناسی محکومان را فراهم ساخته است و نظریه پردازان در این عرصه محکومانی‌اند که توانسته در موقعیت دانشگاهی قرار بگیرند و دربارهٔ جرم و مجازات نظریه‌پردازی کنند.

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۲۷

از این دید، شاید بتوان یکی از پیشگامان جرم‌شناسی محکومان را داستایفسکی معرفی کرد. کسی که بعد از تجربه محکومیت و زندان به صورت محوری جرم / جنایت و مجازات را موضوع نوشته‌ها و رمان‌های خود قرار داد و همان طور که اشاره شد یکی از بهترین رمان‌های خود را با عنوان «جنایت و مکافات» به چاپ رساند که در این جستار هدف اصلی ارزیابی برداشتی از این رمان درباره بزه و کیفر است. داستایفسکی و هم زمان با او ویکتور هوگو^۱ دو تن از نویسندگانی اند که در عصر و زمانه خود، حتی پیش از آن که لمبرزو، انریکوفری و گارو فالو اندیشه‌های جرم‌شناسانه خود را پی‌ریزی کنند، در قالب رمان و داستان اندیشه‌های فلسفی و علمی خود درباره بزه و بزه‌کاری را با بیانی شیوا و گیرا بازگفته و زمینه اندیشه ورزی افزون‌تر در این باره را فراهم ساخته‌اند. هر یک از این دو به نوبه خود جرم‌شناسانی اند که از قلم و بیان خود در قالب رمان و داستان بهره برده‌اند و رسالت خود را برای بیان دیدگاه‌هایشان به بهترین وجهی به انجام رسانده‌اند.^۲

۱. ویکتور هوگو به نوبه خود یکی از نویسندگان بزرگی است که اندیشه‌های فلسفی خود را در رمان اجتماعی «بینوایان» مطرح کرده است؛ رمانی که فلسفه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ در آن درهم تنیده شده است. هوگو در خلق آثارش (به ویژه بینوایان) تمامی تجربه خود از انسان را به کار گرفت و با دیدی تاریخی کوشید مسائل و مشکلات گریبانگیر جامعه اش را به تصویر کشد. بینوایان او حکایت انسان گرفتار ظلمتی است که به سوی کمال مطلوب و تبدیل دوزخ زمینی به بهشت حرکت می‌کند. در واقع شخصیت‌های این رمان به گونه‌ای در داستان جای داده شده‌اند که همه چیز انسان از خوبی و بدی را روایت می‌کنند و همه دردهای او را در همه دوران‌ها به تصویر می‌کشند. بینوایان از جمله رمان‌هایی است که با گذشت حدود ۱۵۰ سال از نگارش آن هنوز جزء پرخواننده‌ترین‌هاست و حتی در فهرست صد رمان برتر جهان قرار می‌گیرد. بینوایان داستانی است درباره عدالت‌خواهی و نویسنده آن با به‌کارگیری شخصیت‌هایی درخور تأمل و بهره‌گیری از دانش خود در مباحث تاریخ، فلسفه و سیاست این موضوع مهم را در محتوای داستانی جذاب و گیرا مطرح کرده است. مضمون و محتوای اصلی این رمان همانند جنایت و مکافات، بزه، بزه‌کار و کیفر است و در آن به جنبه‌های مختلف روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و فلسفی پدیده‌های سه‌گانه یاد شده پرداخته شده است و هنرمندانه و موشکافانه دردهای انسان و جامعه به نمایش در آمده است (جلینی، ۱۳۹۱). این کتاب چنان که از عنوانش پیداست، برای تجسم تیره روزی‌ها و بی‌نوابی‌ها و بدبختی‌های بشر، برای نشان دادن «تاثیرات سوء مجازات‌های بشری» که به عقیده هوگو دوزخی است که به دست آدمی برای بیچارگان تهیه شده است، برای ظاهر ساختن دلیل و بینوایی و پستی مرد، بی‌چاری و سقوط زن، جهل و فلاکت کودک، و برای انسان دوستی و نوع پروری نوشته شده است (مستعان، ۱۳۹۲: ۱۲۹).

۲. نباید فراموش کرد که رمانی هم چون جنایت و مکافات و یا بینوایان از جنبه‌های مختلف، ادبی - هنری، تاریخی، فلسفی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی قابل بررسی و تحلیل هستند. از نقطه نظر تاریخی، هر یک از اینها بازتاب شرایط اجتماعی خویش‌اند. داستایفسکی و همین‌طور هوگو به صورتی کاملاً هنرمندانه وضعیت نابسامان و اسفبار جامعه خود را تشریح کرده‌اند و راه اصلاح آن را نشان داده‌اند. از این دید، پترزبورگ از درام شخص راسکولنیکف جدایی‌ناپذیر است؛ بافت‌های است که دیالکتیک بی‌رحمانه آن نقش پرشاخ و برگ خود را بر آن تصویر کرده است. پایتخت تزار الهام بخش او در قهوه‌خانه‌ها، در قرارگاه پلیس، در هتل‌ها و در رستوران‌های خود است. بر فراز زندگی تمامی این بدمستان، تبهکاران، روسپیان، رباخواران، حافظان نظم اهریمنی

رمان جنایت و مکافات، از یک سو، هم زمان روایت گر چند جرم و جنایت است، و از سوی دیگر، افرادی در آن نقش آفرینی می‌کنند که پاک و منزه‌اند.^۱ تمرکز داستان بر ارتکاب قتل از سوی راسکولینکف و پیامدهای آن است و از دید جرم‌شناسی بیشتر صفحه‌های آن تامل برانگیز است و جای بررسی و گفت و گو دارد: این که چرا مارمالادف به چنین روز فلاکت باری افتاده است؟ این که چرا دخترش آشکار به خودفروشی تن داده است؟ این که چرا آلیونا ایوانونا، پیرزن نزول‌خور به این کار کشیده شده است؟ این که چرا سویدریگایلف همسر خود را به طور ناپیدایی به قتل رسانده است؟ همه جای بررسی جداگانه دارد (کار، ۱۳۹۲: ۲۰۶-۱۹۲). اما بیش از همه وضعیت روانی راسکولینکف پیش و پس از قتل به صورت گسترده تشریح شده است، جوان روشنفکری که دانشجوی حقوق است و تحصیل را رها کرده و تصمیم به قتل پیرزن نزول‌خور گرفته است و در نهایت نیز، نه تنها قصد خود را عملی می‌کند، به صورت ناگهانی خواهر پیرزن را نیز به قتل می‌رساند. با آن که در این داستان یکی از بازیگران پلیس یا بازپرس قتل است، ولی کار او چندان که باید مهم جلوه نمی‌کند، بلکه با تشریح روان پر رنج قاتل روشنفکر خواننده درگیر چرایی ارتکاب رفتار توسط

سرمايه، بر فراز سيل و بيماري‌هاي مقاربتی و قاتلان و ديوانگان، در نظمی بی‌کم و کاست، شهر مهندسان و معماران و مجسمه تراشان نامدار قد برافراشته است که چشم انداز شکوهمند آن را به شیوه‌ای پرطنطنه به نمایش درآورده‌اند و مایوسانه کوشیده‌اند به آن نفسی گنگ و خفه‌القاء کنند. در آنجاست که سونیا، جان خود را فدا می‌کند و مارمالادوف، جان می‌سپارد. بر روی سنگفرش خیابان است که برکه‌ای از خون کاترینا ایوانونا پدید می‌آید و در خیابان و در برابر منار ناقوس کلیسا است که سویدریگایلف به زندگی خود پایان می‌دهد، و نیز در میان علوفه‌هاست که راسکولینکف درصدد برمی‌آید علناً از جنایت خود پرده بردارد (گروسمن، ۱۳۸۶: ۴۳۲؛ برادبری، ۱۳۹۳: ۵۷).

۱. گروه نخست عبارتند از: ۱. راسکولینکف (رودیا)، قهرمان اصلی داستان که مرتکب دو فقره قتل می‌شود. ۲. آلیونا ایوانونا، پیرزن نزول‌خور که پیش از خواهرش به دست راسکولینکف به قتل می‌رسد. ۳. مارمالادوف، فردی دائم‌الخمر که تمام وقتش را به بیهودگی سپری می‌کند و در اثر تصادف کشته می‌شود. ۴. سونیا، دختر مارمالادوف که برای رفاه خانواده‌اش خودفروشی می‌کند. ۵. سویدریگایلف، فردی متمول که ظاهراً در کشتن همسرش دست داشته است و به طور ناگهانی خودکشی می‌کند. ۶. لوژین، وکیل دادگستری که می‌خواهد با سوءاستفاده از موقعیت خانواده راسکولینکف با خواهرش به نام دنیا ازدواج کند. و گروه دوم نیز عبارتند از: ۱. رازومیخین، دوست و هم‌دانشگاهی راسکولینکف که فردی نجیب، باهوش و دوست‌داشتنی است. ۲. پولخریا: مادر راسکولینکف زنی با اعتقادات مذهبی زیاد که حاضر است برای موفقیت پسرش هر کاری انجام دهد و تمام امیدهای خود را در راسکولینکف می‌بیند. او در دوران محکومیت راسکولینکف از دنیا می‌رود. ۳. دنیا، خواهر راسکولینکف، دختری فداکار که قصد دارد برای رفاه خانواده و مخصوصاً برادرش با لوژین ازدواج کند. ۴. کاترینا ایوانونا، زنی که بعد از مرگ شوهر اولش با مارمالادوف ازدواج می‌کند. ۵. لیزاوتا، خواهر پیرزن نزول‌خور که به دست راسکولینکف کشته می‌شود. ۶. نیکولای: کارگر نقاش ساختمان محل سکونت پیرزن نزول‌خور که به عنوان مظنون اصلی قتل تعقیب می‌شود و به قتل نکرده اعتراف می‌کند. ۷. پارفیری پتروویچ، بازپرس ویژه قتل که با شیوه‌های خاص در پی به دام انداختن راسکولینکف است.

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۲۹

چنین کسی می‌شود. این شیوه و شگرد داستایفسکی زمینه‌تامل بیشتر در چرایی جرم و جنایت و به طور ویژه قتل را در خواننده فراهم می‌سازد و او را وادار می‌سازد که نگاه تنفرآمیز به قاتل نداشته باشد، بلکه از منظری دیگر، او را قربانی به شمار آورد، قربانی وضع آشفته روانی‌اش و بی‌توجهی جامعه به این گونه از افراد. قاتلی که مثل همه شخصیت‌های مهم داستایفسکی روانی پیچیده دارد و به راحتی نمی‌توان او را محکوم کرد. مضمون و درون‌مایه این اثر، تحلیل انگیزه‌های قتل و تأثیر قتل بر قاتل است که ضمن آن تأثیرپذیری و تأثیرگذاری عوامل مختلف در آن ترسیم می‌شود. رفتار «راسکولینکف» در این داستان را می‌توان در دیگر آثار داستایفسکی هم چون یادداشت‌های زیرزمینی و برادران کارامازوف نیز مشاهده کرد، او می‌تواند با توجه به توانایی‌هایش کار خوبی برای خود پیدا کند، در حالی که بسیار فقیرانه زندگی می‌کند. در مقایسه او با «رازومیخین» که از لحاظ بیرونی وضعیتی مشابه با او دارد و می‌بینیم که بسیار بهتر از او زندگی می‌کند و تلاش می‌کند راسکولینکف را از انزوا بیرون آورد و حتی به دنبال پیدا کردن کار برای او بر می‌آید و در شرایطی که برایش به وجود آمده، از هر گونه کمک به او دریغ نمی‌ورزد.

داستایفسکی از نظر انسان‌شناسی و شناخت جنبه‌های مختلف روان انسان استثناست. کم‌تر کسی هست که با این خشونت و در عین حال واقع‌بینی زوایای روان بشری را به تصویر کشیده باشد. به گونه‌ای که برخی او روان‌شناس به شمار آورده‌اند. در آثار داستایفسکی بیش از همه، به دو موضوع بها داده شده است: یکی روان انسان و دیگری اخلاق. بلکه می‌توان پرسش اصلی داستایفسکی در چگونگی زیست اخلاقی انسان با توجه به روان پیچیده‌ای که دارد، خلاصه کرد؛ به عبارت روشن‌تر، داستایفسکی در دوره دوم نویسندگی خویش به دنبال طرح این مسئله و پاسخ‌گویی به آن است که با توجه به وضعیت بسیار پیچیده روان انسان، زیست اخلاقی چگونه ممکن است؟ انسان، از یک سو، به سعادت خویش و هم‌نوعش می‌اندیشد، و از سوی دیگر، به ارتکاب جرم کشیده می‌شود. چگونه می‌توان این تضاد درونی انسان را از بین برد؟ در جریان قتل پیرزن نزول خور به دست راسکولینکف، نخست بر انگیزه خیر وی تاکید می‌شود ولی پس از مواجه شدن وی با خواهر آن پیرزن، او را نیز به قتل می‌رساند. اگر قتل پیرزن نزول خور با انگیزه شرافتمندانه است، بی‌گمان قتل خواهر

برخاسته از چنین انگیزه‌ای نیست ولی با این وجود، راسکولینکف به ارتکاب آن تن می‌دهد. دو رفتار جنایی یکسان رخ داده است، چگونه می‌توان آن را تحلیل کرد؟ راسکولینکف، نمونه‌ای است از انسان که در یک وضعیت خاص به راحتی دست خود را به قتل آلوده می‌کند، چه پاسخی برای این کار وجود دارد؟ داستایفسکی با نفوذ کردن در لایه‌های مختلف روح آدمی توانسته است به زیبایی این لایه‌ها را ترسیم کند و تضادهای روانی انسان را بشناساند. کمتر نویسنده‌ای مانند داستایفسکی در تاریخ ادبیات جهان به چشم می‌خورد که توانسته باشد به روان انسان، به ویژه در پیوند با جرم و جنایت، پردازد و همین نیز باعث شده است که آثارش در روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه و شاخه‌های علوم انسانی به شکلی درخور مورد توجه قرار گیرند. از این دید، باید پذیرفت که از نوشته‌های او به خوبی می‌توان در تحلیل روانی جرم بهره برد؛ هم از جهت نظری و علمی، و هم از جهت کاربردی و عملی از آن الگو گرفت. توصیف‌ها و تشریح‌های دقیق از حالات روانی راسکولینکف پیش و پس از ارتکاب قتل بی‌نظیر است و به این می‌ماند که خود داستایفسکی قتل را مرتکب شده است و حالات روحی خود را بازگو می‌کند. یکی از نویسندگان اشاره می‌کند دوستان داستایفسکی از او به عنوان فردی منزوی، شدیداً حساس و زودرنج، افراطی و بسیار بلند پرواز یاد می‌کردند؛ بسیاری از خصیصه‌های راسکولینکف را به روشنی در او می‌بینیم (برادبری، ۱۳۹۳: ۵۰). بیان آشفتگی‌ها، تب‌ها و هذیان‌های راسکولینکف و توصیف دقیق آن‌ها مشخصه‌هایی‌اند که اگر از نظر ادبی و هنری جلب نظر نکند، از دید جرم‌شناسی و روان‌شناسی بسیار اهمیت دارند.

برادبری پس از اشاره به پیش‌زمینه شکل گرفتن طرح رمان جنایت و مکافات، می‌گوید: «نخستین بار داستایفسکی طرح مشهورترین و موفق‌ترین کتاب خود را در نامه‌ای از ویسبادن برای سردبیر مجله‌ای فرستاد تا نظر او را جلب کند. داستایفسکی نوشت: «این کتاب مطالعه روان‌شناختی یک جنایت خواهد بود. رمانی است درباره زندگی معاصر و حادثه در همین سال رخ می‌دهد. مردی جوان، دانشجوی سابق دانشگاه سن پترزبورگ که بسیار تهیدست است، گرفتار عقایدی نه چندان خردمندانه می‌شود که او را به سبب تزلزل روحی اش احاطه کرده‌اند. تصمیم به انجام کاری می‌گیرد که فوراً او را از وضعیت دشوارش نجات دهد و مصمم می‌شود پیرزنی

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۳۱

ریباخوار را بکشد. پیرزن فردی احمق، طماع، کر، بیمار و کاملاً بی‌ارزش است، به نظر می‌رسد که توجیهی برای زندگی او وجود ندارد و ... همه این تفکرات توازن روحی جوان را کاملاً بر هم می‌زند». گرچه نظریه‌های بیش‌تری در کتاب مطرح می‌شود اما آنچه ذکر آن رفت، توصیفی روشن از کتابی است که ما می‌شناسیم. داستایفسکی می‌افزاید که جنایت کشف نخواهد شد: «هرگز به او (جوان) سوءظن نمی‌برند. در واقع هرگز هم نمی‌توان به او ظن برد اما کل روند روان‌شناختی کتاب جنایت را لو می‌دهد. قاتل ناگهان با مشکلاتی حل‌ناشدنی روبه‌رو می‌شود و از آن پس احساساتی تصورناپذیر او را آزار می‌دهد.» و داستایفسکی می‌افزاید، «پذیرش مجازات تصمیم خود قاتل است تا بدین‌سان کفاره جنایت را پس داده باشد.» همان‌طور که نویسنده می‌گوید، «مشکل بتوان اندیشه کتاب را شرح داد» اما داستایفسکی به چند نمونه از جنایت‌هایی اشاره می‌کند که جوانان روشنفکر در همان روزها مرتکب شده بودند. «روزنامه‌های ما مملو از داستان‌هایی است که تزلزل و پریشانی روحی جوانان را نشان می‌دهند و این پریشانی آن‌ها را به ارتکاب جنایات وحشتناک وامی‌دارد» (برادبری: ۱۳۹۳: ۵۵؛ سیمونز، ۱۳۸۶: ۳۵).

مسئله اصلی داستایفسکی، مسئله «شر/جرم/جنایت/رفتار پرخاشگرانه و ستیزه‌جویانه انسان» است. مشخصه ویژه او تحریک و برانگیختن ذهن است و هر وسیله‌ای را برای مجذوب و مفتون کردن خواننده جایز و درست می‌داند. علاقه و سواس گونه دایفسکی به جنایت، به آسیب‌شناسی روان‌پریشی شخصیت‌های جنایتکار کاملاً واضح است. داستایفسکی از همان موقعی که خاطرات زندان سبیری را در کتاب «خاطرات خانه اموات» به سال ۱۸۶۲ نوشت، درگیر مسئله‌ای شد: چگونه شر و شرارت در جهان پدید می‌آید؟ وی شناخت مراحل و ماهیت شر و شرارت را به نمایش می‌گذارد. از نگاه او همه آدم‌ها، تک‌تک آدم‌ها، دارای انحراف‌های رفتاری و ذهنی هستند. آن دسته از تخیلات و کنش‌ها و واکنش‌هایی که در تلقی عمومی نامناسب تلقی می‌شوند. این انحرافات ریشه‌های روانی عمیقی دارند که اغلب برای افراد ناشناخته‌اند. هر کس می‌تواند انحرافاتش را بشناسد اگر به اندازه کافی در انحرافات دیگران دقیق شود. داستایفسکی با مهارت این کار انجام داده است و ما را به این تماشا وادار ساخته است.

او در بخشی از این رمان گفت و گوی جرم‌شناسانه‌ای را تدارک دیده است که از لابلای آن می‌خواهد اندیشه خود در باره بزه و کیفر را بیان کند. صرف نظر از نقدهایی که بر او شده است، اشاره به محتوای این بخش از رمان، می‌تواند امکان نتیجه‌گیری را برای ما فراهم آورد. در فصل پنجم از بخش سوم این رمان، بازپرس به منظور مقدمه چینی برای به دام انداختن قاتل او را وارد این گفتگو می‌کند: «که آیا جنایت وجود دارد یا نه؟». . . رازوم‌بخین می‌گوید: «داستان از نظریه سوسیالیست‌ها آغاز شد. نظرشان معلوم است: جنایت اعتراضی است بر ضد سازمان غیر طبیعی اجتماع، و همین و دیگر هیچ و هیچ. علت دیگری هم نمی‌پذیرند، همین! . . .» و ادامه می‌دهد: «هیچ علت دیگری مورد قبولشان نیست! دروغ نمی‌گوییم! . . . من به تو کتاب‌های آنان را نشان می‌دهم. همه چیز به نظر آنها نتیجه «ظلم اجتماع» است و دیگر هیچ! این جمله محبوبشان است! از اینجا مستقیماً نتیجه می‌گیرند که اگر اجتماع وضعی طبیعی داشته باشد، تمام جنایت‌ها هم فوری ناپدید می‌شوند، زیرا دیگر علتی برای اعتراض باقی نمی‌ماند، و همه در یک لحظه صالح می‌شوند!» بازپرس گفت و گو را به اینجا می‌کشاند و خطاب به راسکولینکف می‌گوید: «اکنون به یاد مقاله کوچکی افتادم که از شما بود. این مقاله شما گویا عنوانی «درباره جنایت» . . . یا چیزی از این قبیل داشت، در ست به خاطر ندارم، ولی همیشه جلب نظرم را می‌کرد». راسکولینکف پاسخ می‌دهد: «چنان که به یاد دارم، گویا وضع روحی جنایتکاری را در تمام طول جنایت مورد بررسی قرار داده بودم»، بازپرس: «بله و اصرار داشتید که بگویید انجام جنایت همیشه با بیماری همراه است. فکر بسیار بکری است. اما راستش برای من این قسمت مقاله شما جالب نبود، . . . به این که در دنیا اشخاصی هستند که می‌توانند . . . یعنی نه تنها می‌توانند، بلکه کاملاً حق دارند، به هر نوع جنایت و بی‌تربیتی دست بزنند، به طوری که انگار برای آنه قانونی نوشته نشده است» و پس از تعجب رازوم‌بخین، بازپرس ادامه می‌دهد: «. . . تمام حرف بر سر آن است که در مقاله ایشان گویی مردم به دو دسته «عادی» و «غیرعادی» تقسیم می‌شوند. مردم عادی باید در حال اطاعت زندگی کنند و حق تجاوز از قانون ندارند، چون که آنها «عادی» هستند. اما اشخاص غیر عادی حق انجام هر نوع جنایت و تخلف از قانون را دارند، فقط به خاطر آن که آنها «غیرعادی» هستند. اگر اشتباه نکنم گویا همین طور نوشته بودید؟» راسکولینکف

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۳۳

برای روشن ساختن مطلب چنین می‌گوید: «... من فقط و فقط اشاره کرده‌ام که شخص «غیرعادی» مجاز است... یعنی، نه این که اجازه قانونی داشته باشد، بلکه خود می‌تواند به وجدان خویش اجازه دهد که قدم بر روی برخی از موانع بگذارد. آن هم فقط در صورتی که انجام فکر او (که گاهی شاید موجب نجات نوع بشر باشد) چنین اقدامی را بطلبد». این گفت و گو به صورت نیمه فلسفی ادامه پیدا می‌کند و به اینجا می‌رسد که راسکولینکف پیامد نادرست نظریه خود را می‌پذیرد و می‌گوید: «من باید قبول کنم که چنین پیشامدهایی واقعا ممکن است. اشخاص کم فکر و شهرت طلب به خصوص در این دام می‌افتند... و به خصوص جوانان... خوب، دیگر همین طور! در این امر که من مقصر نیستم. چنین هست و همیشه خواهد بود. هم او (راسکولینکف سری به جانب رازومیکین تکان داد) اکنون می‌گفت که من اجازه خون ریختن می‌دهم. خوب، که چه؟ اجتماع تا بنخواهید از لحاظ تبعیدگاه‌ها، زندان‌ها و مأموران آگاهی و کار اجباری، آبادان است. پس نگرانی برای چیست؟ دزد را بجویید...» باز پرس می‌پرسد: «خوب، اگر جستیم چه؟» راسکولینکف پاسخ می‌دهد: «به سزایش می‌رسد». باز پرس: «شما چقدر منطقی هستید. اما درباره وجدان او چه؟» راسکولینکف: «آخر، شما به وجدان او چه کار دارید؟». باز پرس: «هیچ، فقط از لحاظ انسان دوستی». راسکولینکف: «آن کسی که وجدان دارد اگر به اشتباه خود پی برد، رنج می‌کشد. این خود بیش از اعمال شاقه برایش مجازات است» (داستایفسکی، ۱۳۹۵: ۳۸۷-۳۷۴).

همان طور که اشاره شد هر چند منتقدان سعی کرده اند تضاد و تناقض در گفته ای داستایفسکی را در بخش‌های مختلف رمان او نشان دهند (نابوکف، ۱۳۹۳: ۲۱۵-۲۰۷؛ تراویا، ۱۳۸۸: ۳۴۶-۳۴۱). ولی این گونه به نظر می‌رسد که در سراسر این رمان وی در مقام اثبات این مطلب است که مهم ترین عامل ایجابی موثر بر ارتکاب بزه توسط افراد عامل روانی است که کم تر مورد توجه قرار می‌گیرد. به عبارت روشن تر، او با توجه به تجربه شخصی اش به این باور رسیده است که اگر افراد از بیماری روانی رنج نبرند، به ارتکاب جرم روی نمی‌آورند. در متنی که عینا نقل شد وی می‌خواهد نشان دهد که راسکولینکف اسیر نوعی هذیان گویی و روان پریشی است که به راحتی تن به ارتکاب جنایت داده است و این فرد بیمار نیاز به اصلاح و درمان دارد. به گفته یکی از نویسندگان: «هدف داستایفسکی برای این رمان بسیار ساده بود. داستان به سرعت با

جنایت آغاز می‌شد و بقیه کتاب به عواقب روان‌شناختی جنایت می‌پرداخت که بر داستان چیرگی می‌یافت. می‌گویند این همان نکته‌ای است که سبب می‌شود بینداری جنایت قبلاً نوشته شده است. داستایفسکی در یادداشت‌های خود درباره آغاز داستان می‌گوید، «همه چیز باید هر چه سریع‌تر رخ دهد. حادثه و سپس تباهی روان‌شناختی خود او (راسکولنیکف)، زیرا فقط بعد از حادثه خودآگاه خود را باز می‌یابد». همان‌طور که داستایفسکی گفته است، فرایند روان‌شناختی جنایت بعد از عمل آشکار می‌شود و این افشای روان‌شناختی ثقل حقیقی رمان است. مقرر بود که رمان فرم‌های متعددی را در برگیرد. در ابتدا شروع عمل از ناخودآگاه است که بسیار درخشان مطرح می‌شود و سپس رسیدن به سطح خودآگاه که در این‌جا با تجزیه و تحلیل اخلاقی روبه‌رو می‌شویم. داستایفسکی در یادداشت‌ها می‌نویسد: «پیشروی اخلاقی راسکولنیکف از همان هنگام ارتکاب به جنایت شروع می‌شود و دورنمایی تازه از درون‌نومیدی شکل می‌گیرد». این آگاهی جدید، همان‌طور که داستایفسکی به آن اشاره دارد می‌تواند به همان اندازه سازندگی مخرب هم باشد. داستایفسکی همواره نویسنده‌ی چهره‌دوگانه طبیعت انسانی است. هم‌زمان با راه‌یابی جنایت به خودآگاه، پرسش‌انگیزه آن مطرح می‌شود. داستایفسکی تصمیم داشت که انگیزه‌های راسکولنیکف را در آغاز رمان مبهم نگه دارد و در واقع انگیزه‌ها به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که خود راسکولنیکف نیز کاملاً آن‌ها را در نمی‌یابد. روند کشف طی رمان رخ می‌دهد و نه تنها قهرمان داستان که نویسنده آن نیز به این کشف دست می‌یابد» (برادبری، ۱۳۹۳).

نتیجه‌گیری

داستایفسکی نویسنده‌ای است که در سراسر دوره نویسنده‌گی‌اش درون انسان را هدف قرار داده بود و تلاش کرد واقعیت وجودی انسان و رفتارش را در پیوند با آن نشان دهد. از دید او، ظاهر رفتار انسان، چندان از اهمیت برخوردار نیست، بلکه عوامل محرکه نامرئی و درونی انسان برای کنش‌ها و واکنش‌های او است که می‌تواند واقعیت وجودی انسان را برملا سازد. او بر این باور بود که وظیفه نویسنده یافتن «انسان در انسان» است. از نظر او رمان و داستان ابزاری برای آشکار ساختن روان انسان به شمار می‌رفت. داستایفسکی با عقیده به این که زندگی در درون انسان است، به مطالعه دنیای

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۳۵

درونی انسان مشغول بود؛ چنان که در نامه ای که از زندان به برادرش نوشته، تاکید کرده است: «زندگی همه جا زندگی است، زندگی در درون ماست، نه در بیرون. . . . انسان بودن در میان انسان‌ها، همیشه انسان باقی ماندن، به خود اجازه شکست را ندادن، سقوط نکردن، این هدف زندگی و معنای زندگی است».

محکومیت داستایفسکی واقعه سرنوشت سازی بود که در نیمه دوم زندگی ناآرام وی روی داد، استنباط او از انسان را متأثر ساخت و وی را به ارزیابی نوین کل نظریه اش درباره انسان واداشت. بی‌گمان می‌توان بر این باور بود که زندان دیدگان داستایفسکی را بیش از پیش با چهره ناشناخته جامعه باز کرد، چنان که نوشت: «باید داخل زندان‌های یک جامعه شد تا به توان برداشتی از شخصیت واقعی آن داشت». در زندان به این باور رسید که جدای از جامعه و شرایط اجتماعی منشاء ارتکاب جرم را باید در وجود خود انسان جستجو کرد؛ از دید او، جنایت تنها نتیجه شرایط ناهنجار اجتماع نیست، بلکه بیش از هر چیز منشاء روانی دارد. محیط زندان به طور طبیعی اندیشه‌های او را با موضوع «جنایت و جرم» گره زد، تا آنجا که به یکی از مهم‌ترین موضوعات اصلی و مهم نوشته‌های گشت. پیش از گذراندن دوران محکومیت در نوشته‌های توجه چندانی به بزهکار دیده نمی‌شود؛ ولی پس از آن، در رمان‌های بزرگ خود به طور محوری به این موضوع پرداخت و مهم‌تر این که توانست نوعی همزاد پنداری با بزهکاران پیدا کند و گذشته از توجه به نیاز به همدردی با قربانیان، نگاهی انسانی به بزهکاران پیدا کرد. اهمیت دوره محکومیت برای داستایفسکی انکارناپذیر است. زجرهایی که طی این دوره متحمل گشت، این که در جمع خطرناک‌ترین جانپان زیست، و با آن‌ها اعمال شاقه انجام داد؛ اینها همه به او نیرو و صلاحیت درخوری بخشید تا بتواند پایه‌گذار جرم‌شناسی محکومان باشد.

در پرتو این تجربه، داستایفسکی بیشتر یک نگاه اخلاقی به جرم و مجازات پیدا کرد و از گفته‌های او چنین بر می‌آید که اگر انسان عزت نفس داشته باشد و کرامت انسانی خود را باور داشته باشد، خود را به گناه آلوده نمی‌سازد. از دید او، هر اقدام و رفتاری که در برهه‌های مختلف زندگی منجر به تضعیف کرامت فرد انسانی و احساس ارزشمندی و عزت نفس او شود و نوعی دون‌پایگی و فروتری را به فرد القا کند، زمینه ساز و تمهیدگر تباهی اخلاقی اوست. تحلیل او این است که در بیشتر مواقع

انسان‌ها می‌خواهند با ارتکاب بزه و جنایت، بر احساس حقارت خود چیره شوند. احساسی که چه بسا در شکل‌گیری آن، دیگران و ساختارهای اجتماعی سهیم باشند. وقتی فردی تنزل روحی و احساسی پیدا کرد، بیش از هر چیز به یاس و نومیدی دچار می‌شود و کسی که نومیدی بر او چیره شود، استعداد بالایی برای جرم و جنایت پیدا می‌کند. وقتی کسی هم‌چون راسکلینکف خود را در وضعیتی می‌بیند که هیچ روزنه‌ای در آن وجود ندارد، رهایی خود از این همه گرفتاری را بیش از هر چیز در ارتکاب بزه می‌جوید. او با این باور که می‌تواند خود و خواهر و مادرش را از گرفتاری رهایی بخشد، اندیشه قتل در سر می‌پروراند. از این رو، هر آنچه به امید آدمی (امید به بهروزی و خوش‌فرجامی) صدمه بزند، عامل تباهی است و شایسته نکوهش و نقد. اما این پایان ماجرا نیست، انسان وقتی به گناه آلوده شد، آرامش خود را از دست می‌دهد و از صورت انسانی خود خارج می‌شود و ناگزیر باید راهی برای نجات او و بازگرداندن آرامش به او وجود داشته باشد. انسان ناگزیر است برای به دست آوردن آرامش از دست رفته خود تن به مجازات و پشیمانی دهد. از دید داستایفسکی مجازات باید وسیله‌ای برای تهذیب و پاک‌شدن مجرم از آلودگی باشد. از این جهت، وی یک اندیشمند پیامدگراست و بر این باور است که باید مجازات بتواند بر اصلاح بزه‌کار اثر بخش باشد و او را به پاکی و طهارت باطن برساند. به همین خاطر، با مجازات اعدام که منجر به نیستی انسان می‌شود، به شدت مخالفت دارد و بر این باور است که هیچ توجیهی برای این مجازات وجود ندارد.

منابع

۱. برادبری، مالکوم، (۱۳۹۳)، جهان‌مدرن و ده نویسنده بزرگ، ترجمه: فرزانه قوجلو، چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه.
۲. برد، رابرت، (۱۳۹۴)، نگاهی به زندگی و آثار فیودور داستایفسکی، ترجمه: مهران صفوی و میلاد میناکار، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس.
۳. تراویا، هانری، (۱۳۸۸)، داستایفسکی (زندگی و نقد آثار)، ترجمه: حسین علی‌هروی، چاپ دوم، تهران: انتشارات نیلوفر.

«جنایت و مکافات» در پرتو آموزه‌های جرم‌شناسی محکومان □ ۸۳۷

۴. داستایفسکی، فئودور، (۱۳۸۷)، شیاطین (جن زدگان)، ترجمه: سروش حبیبی، چاپ دوم، تهران: انتشارات نیلوفر.
۵. داستایفسکی، فئودور، (۱۳۹۰)، ابله، ترجمه: سروش حبیبی، چاپ دهم، تهران: نشر چشمه.
۶. داستایفسکی، فئودور، (۱۳۹۰)، برادران کارامازوف، ترجمه: صالح حسینی، چاپ دهم، تهران: انتشارات ناهید.
۷. داستایفسکی، فئودور، (۱۳۹۵)، جنایت و مکافات، ترجمه: مه‌ری آهی، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۸. داستایفسکی، فئودور، (۱۳۹۶)، خاطرات خانه‌ی مردگان، ترجمه: محمد جعفر محبوب، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. دورانت، ویل و آریل، (۱۳۹۴)، تفسیرهای زندگی، ترجمه: ابراهیم مشعری، چاپ هشتم، تهران: انتشارات نیلوفر.
۱۰. سیمونز، ارنست، (۱۳۸۶)، سنجش هنر و اندیشه‌ی فیودور داستایوفسکی، ترجمه: امیر جلال‌الدین اعلم، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. کار، ادوارد هلت، (۱۲۹۲)، داستایفسکی (جدال شک و ایمان)، ترجمه: خشایار دیهیمی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۲. کامو، آلبر، (۱۳۸۹)، تعهد اهل قلم، ترجمه: مصطفی رحیمی، چاپ سوم، تهران: انتشارات نیلوفر.
۱۳. گروسمن، لئونید پتروویچ، (۱۳۸۶)، داستایوفسکی: زندگی و آثار، ترجمه: سیروس سهامی، چاپ اول، تهران: نشر نیکا.
۱۴. نابوکف، ولادیمیر، (۱۳۹۳)، درستگفتارهای ادبیات روس، ترجمه: فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران: انتشارات نیلوفر.
۱۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۱)، تقریرات درس جرم‌شناسی حقوقی دوره‌ی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، صص ۶۶ تا ۷۸.
۱۶. ولگین، ایگور و بلُف، سرگئی، داستایفسکی و آنا، ترجمه: یوسف قنبر، چاپ اول، تهران: انتشارات کتاب روز.
۱۷. آراز، توفان، (۱۳۹۵)، «داستایوفسکی و انسان، هنر»

<http://www.madomeh.com/site/news/news/7260.htm>

۱۸. جلینی، لیلا، (۱۳۹۱)، «نگاهی دوباره به شاهکار ادبی ویکتور هوگو»، به نشانی

الکترونیکی

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13911119000652>